

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۰۴ اکتوبر ۲۰۲۳

فریده نوری

تو هم‌رنگ و هم‌درد منی ای باد پائیزی



از این افسرده پائیز غم انگیز
همه درد است و با دل کار دارد
غم او چون غم من جاودانی ست
شرابش ریخته جامش شکسته
نگاه گل، نگاه واپسین است
امید مبهمی را کرده دنبال
نه در مهتاب شور شادمانی
ز روی بامها گردن کشیده
به هر سیلی گلی افتاده بر خاک
رخ مریم ز سیلی ها کبود است
به هر جا برگ گل را باد برده
حدیث غم نوای آبخار است
که می بندند راه اغنیا را

دل خون شد از این افسرده پائیز
غروبی سخت محنت بار دارد
شرنگ افزای رنج زندگانی ست
افق در موج اشک و خون نشسته
گل و گلزار را چین بر جبین است
پرستوه های وحشی بال در بال
نه در خورشید نور زندگانی
درختان در پناه هم خزیده
خورد گل سیلی از باد غضبناک
چمن را لرزه ها در تار و پود است
گلستان خرمی از یاد برده
نشان مرگ در گرد و غبار است
چو بینم کودکان بینوا را

مگر یابند با صد ناله نانی
سری بالا کنم از سیئه کوه
آهم می شگافد آسمان را
به دامانش درآویزد به زاری
حدیث تلخ اینان باز گوید
چه گویم بغض می گیرد گلویم
فرود آید نگاه از نیمه راه
نهیب تند بادی وحشت انگیز

در این سرمای جان فرسا مکانی
دلَم کوه غم و دریای اندوه
مگر جوید نشان بی نشان را
بنالد زینهمه بی برگ و باری
کلید این معما باز جوید
اگر با او نگویم با که بگویم
که دست وصل کوتاه ست، کوتاه
رسد همراه بارانی بلاخیز



ادامه دارد...